بسم الله الرحمن الرحیم. اللّـهُمَّ اِنْ حالَ بَيْني وَ بَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذي جَعَلْتَهُ عَلى عِبادِكَ حَتْماً مَقْضِيّاً ، فَاَخْرِجْني مِنْ قَبْري ،  مُؤْتَزِراً كَفَنى ، شاهِراً‌ سَيْفي ،  مُجَرِّداً قَناتي، مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدّاعي فِي الْحاضِرِ وَ الْبادي

من درخدمتتون هستم پیرامون موضوع انتظار. واژه ای که در آن قیام موج می زنه!

به نظر شما انتظار چیست ؟ انتظار در ذهن من و شماست چه چیزی تداعی میکنه؟ (نظرات جمعیت) : انتظار یعنی صبوری، چشم به راهی، عمل، وحدت، آمادگی، منتظربودن، سختی، نگاه به دور دست، خودسازی، نگرانی، دین داری، شناخت، بیداری، حرکت، فراق، همدلی...

انتظارچیست؟ بذارید از واژه دیگری شروع کنیم بعد میریم سراغ انتظار. گرچه این دو تا مرادف همدیگه هستند.قبل از اینکه انتظار رو بررسی بکنیم من گمانم بهتره بریم سراغ واژه مرادفش که هرکسی، یه بار تجربه اش کرده : «عشق» . خب حالا بگید عشق چیست؟ (نظرات مخاطبین) : علاقه شدید قلبی، احساس خوب، دوست داشتن واقعی، موّدت، فداشدن، دلباختگی، از خودت بیشتر دوست داشتن(ایثار)، اتوبان دوطرفه. میگفت عشق جاده ای است دوطرفه، البته گاهی هم یه طرفش مسدوده کارگران مشغول کارن! جهاد، شناخت، تپش قلب، شوق، شجاعت... تو یه جمعی که همه جوون بودن یه پیرمردی نشسته بود بحث عشق شد، من گفتم : بچه ها عشق چیست؟ هیچ کس حرف نمی زد! یه پیرمرد ریش سفیدی با سن و سال بالا، گفت من بگم گفتم بگو،گفت «عشق یعنی دیوانگی»کلاس ریخت بهم (از خنده) بهشون گفتم یاد بگیرید،چرا نمی‌گید؟ عشق یعنی شام نخوردن، عشق یعنی به درخت تکیه زدن، عشق یعنی بی خوابی، خون دل خوردن...

بزرگواران! اینا معنای عشق نیست، بلکه آثار عشقه و اونایی که گفتید انتظار نبود بلکه آثارش بود، یه شهرستانی رفته بودم یه جوانی5 سال عاشق بود 23، 24 سال سِنّش بود 5 سالی تو کما بود (کنایه از اینکه عاشق بود) گفتم چه وضعیه آخه؟! یا به هم می‌خورید یا نه. بالاخره یا وصال یا فراق. گفت 5 سال از بغل این کوها میندازم کنار ریل راه آهن، 3ساعت راه رو با موتور میرم تا برسم معشوقم رو ببینم و برگردم، نه که صحبت کنم ها، برم یه سک سک کنم و برگردم، همین. گفتم زمستون هم بله؟ گفت زمستون، تابستون نداره، برف میاد میندازم از کنار ریل راه آهن میرم باموتور3 ساعت تو بیابون.

حالا ما می‌گیم عشق، شما بگید انتظار، آیا ما عاشقیم ؟! عشق و انتظار یه جورایی مرادف همند، که البته یه فرق با هم دارند؛ بین این عشقی که ما تو کوچه خیابون ریخت وپاش کردیم با انتظار یه فرق اساسیه که در آخر خواهم گفت. از یه کسی در کتاب فتوحات مکیه دیدم نوشته بود « اگر کسی عاشق نشده و از عشق حرف میزنه او هیچی نمی فهمه - باقیش جالبه، میگه - اگر کسی عاشق شده و داره میگه عشق چیست اونم از عشق هیچی نفهمیده » میگفت معنای عشق رو نمیشه روی کاغذ آورد.

بنده سعی کردیم یه مفهوم کلی از انتظار رو انشاءالله اینجا تقدیم بکنم خدمتون : « **انتظار؛ حالتی است درونی وبیرونی** » آقایون رو اگر مجبور نکنن به خطاطی، اگر اول ابتدایی پسر رو مجبورنکنند به مشق نوشتن، این میاد خونه کیف و کتابشو میندازه و میره بازیشو میکنه، ولی دخترخانوم ها هنوز لباساشونو در نیاوردن کیف و پهن میکنه کتابا رو باز میکنه، میگیم چیکار میکنی؟ میگه مشقامُ می‌نویسم،کسی که به تو نگفته تکلیف بنویسی؟ بله! اگر نگفته باشه هم باز اون میاد و شروع می‌کنه به نوشتن. حالا ببینید همین آقایی که دست به قلم نیست وقتی میره خدمت سربازی، یه سر رسید پُر، صفحه به صفحه، ورق به ورق، نقاشی می‌کنه، طرح میزنه، به طوری که دوست داری قاب کنی بزنی دیوار خانه ت، شعر نوشته، بیا و ببین! این شعرها رو از پیدا کرده؟! روی هر صفحه، خودکارها ریخته شده، جوهرها مصرف شده! چی شده؟ «عاشق شده» بهش میگی چیکار می‌کنی؟ می‌گه چون میسر نیست بر من کام او، عشق بازی می‌کنم با نام او

نمی‌شه یه کسی بگه من عاشق شدم اما دو برابر ما شام خورده و هنوز جا رو پهن نکردن خُرُّ و پُفش بلنده، و تا زودتر از همه افقی شده، صبح زود هم ساعت 12 بلند میشه! یه خمیازه میکشه و میگه : «ای عشق! بسوزه پدرعاشقی!» آیا واقعا یه همچین کسی عاشقه؟ عاشق باید سر به دیواربزنه، عاشق باید سربه درخت بذاره، عاشق باید شب راحت خوابش نگیره، هرچیزی نخوره! دیدید هنوز بچه متولد نشده می‌بینی اتاق رو رنگی کرده، هزینه کردن یه چیزایی خریدن، بهش چی میگن؟ سیسمونی، میگیم چِتِه؟ میگه بَچّمه، می‌گیم کو بچه ات؟! میگه دوستش دارم، درسته هنوز متولد نشده اما میخاد بیاد. بچه هم که آمد روی دیوار خونه عکس بچه س، صفحه گوشی عکس بچه س، روی مانیتورش عکس بچه س، پشت ماشینش هم نوشته نازنین بابا (مثلا) ، میگم اونجا دیگه چرا؟! میگه می‌خوام داد بزنم، بچه مو دوست دارم، همه بدونن خب. اگر طرف عاشق باشه، می‌بینی و احساس می کنی اون حس عاشقی اش رو، از کنارش رد شی می‌فهمی، این تکه ای که به هم می‌ندازن میگن « چته؟ عاشقی ها؟!! » این یعنی داره می‌بینه یه چیزی رو در حال بیرونی او... خانوم ها وقتی عاشق میشن حال درونی شون غصه و دلتنگی و حال بیرونی شون گریه ی محبت و گریه ی عشق و علاقه ست، یکی کنارش باشه می‌فهمه.

هر کسی به نوعی محبوب یا معشوقی داره، به گوشیهامون رجوع کنیم، به خریدهامون رجوع کنیم، به هدیه دادن هامون، به حرف زدن هامون، به نوع جلسه گرفتنمون، به دیوار خونمون، به قلم مون... عشق یا انتظار حالتی است درونی وبیرونی، دَم انتخابات که میشه خوب میشه فهمید و زود میشه فهمید که رأی افراد چیه. کنارش میری، هنوز هیچی نگفته، شما می‌فهمید رای او چیه و کیه. مثلا سال 88 ، تا میومدی کنار افراد می‌فهمیدی رأی شون به کدون نامزد انتخاباتی ست! این کلمه ی کاندید، برای وجود نازنین ولی عصر (ارواحنا له الفداه) جسارته. او برگزیده ست، برگزیده خداست، رأی بدیم بهش؟ چند سال عمرکردیم؟ انتظار چیست؟ انتظار اینه که من بشینم و ذکربگم؟ - کار داریم هنوز – چند سال عمرکردی؟ اگر هنوز فرشته که سمت راست شونه من داره منو همراهی می‌کنه و اعمالم رو ثبت می کنه، اگر اون فرشته در طول این عمر بخواد رصد کنه حال انتظار منو، به اینکه یه کسی جاش تو زندگیم خالیه ست، اینو کی می‌فهمه؟!

[متن کلیپ در مورد شاخص بسیجی که پخش شد:] « سخن رهبری : این سه عنصر را یعنی اخلاص و بصیرت و عمل به اندازه را ( و عمل به هنگام را ) همیشه با یکدیگر توأم کنیم. این عنصر سه گانه برای ما باید شاخص باشد. معنای بسیج؛ توأم کردن ایمان و عمل است. ایمان مجرد از عمل «عمل مجاهدانه» نه صِرفا عمل شخصی، این ایمان از نظر اسلام یه حداقل است، ایمان کامل، ایمان حقیقی، اون ایمانی ست که با جهاد در میدان عمل همراه باشد. وَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَ هَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَ الَّذِينَآوَواْوَّ نَصَرُواْ أُولَـئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حقّا مومن حق و مومن حقیقی اون کسی است که ایمان را با جهاد و هجرت و نصرت همراه می‌کند. تشخص بسیجی به اینه! این فکر غلط و انحرافی که ایمان رو منهای عمل، منهای جهاد، ما کافی بدانیم برای تقرّب الی الله این آیه وآیات زیادی این فکر رو رد می‌کنند.بسیج قائل به همین است که ایمان همراه باعمل، اونم عمل مجاهدانه »

یک کتابی است از مقام معظم رهبری صحبتهاشون پیرامون حضرت حجت به نام میراث فاطمه، انشاءالله در آینده تو کتابخانه کانون هم این کتاب رو قرار خواهیم داد. یک قسمت از این کتاب رو من اسکن کردم باهم بخونیم. ایشون می‌فرمایند: « امام زمان میاد انجام میده. یعنی چی؟ امروز تکلیف شما چیه؟ شما امروز باید چه کار بکنید؟ شما باید زمینه رو آماده کنید تا آن بزرگوار بتواند بیاید و در آن زمینه ی آماده، اقدام فرماید» از صفر که شروع نمی‌شه که، هر کسی خدمتی بکنه، تعجیل در امر فرج کرده: آقای قرائتی اومد نهضت سواد آموزی رو راه اندازی کرد، سواد مردم رو برد 15. امام زمان میاد ازچند شروع می‌کنه؟ از16 از 15. نمیاد از صفر شروع کنه که! خوب بشین بابا آب داد بنویس! توسواد همین طور، توفرهنگ همینطور، توفناوری چه هسته ای چه علمی چه فضایی همینطور، ما باید کار رو فراهم بکنیم باید مسیر رو آماده بکنیم، اصلا نباید حضرت از صفر شروع کنه! ما باید کار رو برای حضرت تا جایی که در توان داریم پیش ببریم... حضرت آقا (مقام معظم رهبری) فرمودند: «جامعه ای می‌تواند پذیرای مهدی موعود ارواحنا له فداه باشد که در آن آمادگی و قابلیت باشد. والا مثل انبیاء و اولیاء درطول تاریخ میشه.چه علتی داشت که انبیاء و اولیاء الهی در طول تاریخ آمدند نتوانستند دنیا را از پلیدی ها پاک کنند چرا؟ چون زمینه نبود، چرا امیرالمومنین علی ابن ابی طالب(علیه السلام) در زمان خودش در همان مدت کوتاه حکومت، با اون قدرت الهی که علی ابن ابی طالب داره، علم متصل به معدن الهی، با اون نیروی اراده، با اون زیبایی هایی که علی ابن ابی طالب داره » درخشندگی هایی که امام عصرداره، امام زمان داره « با اون توصیه هایی که پیامبراکرم داشتند، درباره ایشون باز نتونست ریشه بدی رو بخشکاند. علتش چیه؟ خود اون بزرگوار رو از سر راه برداشتند. قُتِلَ فی مِحراب عِبادَتِه لِشِدَّةِ عَدلِه »

فریاد می‌زنید که ما عدالت می‌خواهیم؟ اینا خوب، اما دارید چیکار می‌کنید؟ الان دارید تست می‌شید یه چهارگزینه ای هایی دادند دست ما، یه جاهایی رو داریم تیک میزنیم! با اعمال مون... هستم یا نیستم، موافقم یانه ، عملا ها! موافقم یانه. صفحه 55 این کتاب آقا می‌فرمایند: « بزرگترین وظیفه منتظران امام زمان این است که از لحاظ معنوی و اخلاقی وعملی و پیوندهای دینی واعتقادی و عاطفی بامومنین وهمچنین برای پنجه در افکندن با زورگویان خود را آماده کنند. » خوب چی شد؟ ذکربگیم و فقط دعاکنیم؟! اخلاق، معنویت، عمل، اعتقاد، عاطفه با مومنین، ( گاهی بعضی پوست همدیگه رو میکَّنیم، بعضیا به خون همدیگه تشنه‌اند وخودشونُ هم مومن می‌دونن ) یکی از دعاهایی که توصیه شده چهل صبح بخونید، چه دعاییه؟ دعای عهد، اللهُمَّ اِن حالَ بَینی وَ بَینَهُ المَوت ، مال کیه؟ مال کسی مرده بوده! جسده! دفنش کردن رفته! خدایا من اگه تو اون حال قرار گرفتم و آقام آمد، ولیّ تو آمد و من زیر خاک بودم الَّذی جَعَلتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتماً مَقضیا فَأخرِجنی مِن قَبری مُؤتَزِرا کَفَنی شاهرا سَیفی؛ میگه منُ از قبرخارج کن ،کفن به دور خود پیچیده! نیزه به دست بگیرم! شمشیر به دست بگیرم! ببینید یه تیکه جسد، شد انقلابی! شخصی که منتظره، مُرده اش هم مجاهده، مُردش هم رزمنده ست، چون زنده در زنده بودنش انتظار داشته و انتظار یعنی عمل و حرکت و پویایی و دغدغه داشتن، به تعبیری دیگه : مُرده اش هم بالاخره قیام خواهد کرد ... که اگر حضرت تشریف بیارن، با این تیپ می‌خواد بلند شه.

یه عده در مقابل دشمن، با ژست خیر خواهانه، میگن بشین سر جات. وقتی امام صادق(علیه السلام) فرمودند هر کسی یه تیرآماده کنه یعنی چی؟ چه جوری می‌خوای یه تیرآماده کنی؟! با نشستن؟!! اون یه سطلی که حضرت امام فرمودند: هرکی یه سطل آب بریزه اسرائیل روآب می‌بره یعنی چی؟! اَینَ هادِمُ اَبنِیَّةِ الشِّرکِ وَ النّفاق مال کدوم دعاست؟ غیر دعای منتظرانه؟ کسی که دنبال امام عصر میگرده، صدا میزنه، «هادم ابنیه شرک و النفاق» کجاست؟ اون کسی که بیاد بناهای شرک و نفاق رو منهدم کنه، کجاست؟ خوب حالا شما بفرمایید د رحال حاضر «ابنیه شرک و نفاق» کجاست؟ بدترین مشرکان کیا هستند؟ اونهایی که پایه های شرک و نفاق اند چه کسانی اند؟ یکی باید باشه دیگه، نمیشه که همه دوست باشند! یه دشمنی باید باشه که در قرآن آمده : لِکُلِّ نَبِیّ عَدُوّاً شیاطینَ الإنسِ وَ الجِنّ. (انعام / 112) هر پیغمبری دشمنی داشته. یکی باید دشمن باشه، با همه که نمیشه که دست بیعت داد. این ابنیه ی کفر و نفاق هست یعنی چی؟ یعنی باید علیه اون مقابله کنی. محرم الحرام هم اقتدا میکنیم به سیدالشهداء، لباس عاشورایی به تن بکنیم، سیلی بزنیم به شمرزمانه! خوب کیه این شمرزمانه؟! همه خوب شدند؟ اَینَ هادِمُ اَبنِیَّةِ الشِّرکِ وَ النّفاق یعنی یه منتظر، خار توچشم دشمنه، استخوان در گلوی دشمنه، اگر غیر از این بود - در هر لباسی می‌خواد باشه - انتظار نداره!

راه حل چیه؟! برگردیم به تعریف انتظار. این عشق و یا انتظار؛ یه سوختی لازم داره، که حرکت کنه، سوختش چیه؟ من عاشقم ولی حرکت ندارم ، من منتظرم اما حرکت ندارم ، اون چیزی که منو حرکت میده چیه؟ یه کلمه سه حرفی ست که از هر دو طرف میشه بخونیش: « درد » میگه درد عشقی کشیده ام که نپرس، زهر هجری چشیده ام که نپرس... یه شعری هست که میگه "درد ما جزء به ظهور تو مداوا نشود" این غلطه، محتواش انحرافیه، میگم چرا.

ما سه جور درد داریم : 1.درد شصتِ پا، اگریکی شصت پاش، مجروح باشه شما چطوری می‌فهمی؟ بله « باید راه بره » نشسته که نمی‌فهمیم، بعضیها شاید متوجه نشن، باید توجه هم داشته باشی بهش تا بفهمی، یعنی تو یه حالت خاصی شما توجه کنی، بفهمی دردمنده! بعضی این مدلی درد دارند، درد داره ها ! ولی درد شصت پایی؛ گاهی اوقات با دقت کردن متوجه میشی منتظره. درد بعدی (برید بالاتر) 2. دردِ دل، خب انتظار وعشق حالتی است درونی وبیرونی. آثاربیرونی دل درد چیه؟ « دلشو می‌گیره، دل پیچه داره، میره چایی نبات درست می‌کنه ، دَمَر بخوابه » بالاخره، یه حالتی که دل دردش خوب بشه، گاهی درد دلش رهاش می کنه گاهی هم می‌گیره... بعضی اگه دل درد دلشون شدید بشه یِهُو دادم میزنن ولی بعدش ساکته! صبح جمعه، دعای ندبه گریه! یابن الحسن کجایی؟ گریه ها! دم در یه صندوق کمک به سفره صبحانه هفته ی بعد گذاشتن، یه کمکی هم می‌کنه. می‌شینه پشت فرمون، تمام! توخونه، هیچی! دوباره همون زندگی قبل! دل درد داره ها! ولی گاهی آزاد میشه! درد سوم ؟ (بیاید بالاتر) 3. درد بی درمانه: « درد دندون » آثار بیرونیش چیه؟ همسایه هم می‌فهمه! دستمال می‌بنده به صورتش، داد میزنه، سرخ میشه، رگ گردنش میزنه... ساعت 1شب، خانومش میگه مثلا محمدآقا کجا داری میری بگیر بخواب؟ کاری به این حرفا نداره، دندونش درد میکنه، میگه نمی‌فهمی من درد دارم، میگه حالا... حالا نداره! من باید درد رو ساکت کنم. میره دارو خونه شبانه روزی یه میخکی چیزی روش بذاره درد دندونش ساکت بشه. صبح ساعت 6 صبح، سفره صبحانه، اِه، محمدآقا صبحانه رو بخور لااقل، رفت مطب آقای دکتر،آقای دکتریا اینُ بکن یا منو بکش! اگربخوام شعربگم، میگم یکی دردُ یکی درمون پسندد. یکی وصل و یکی هجرون پسندد، من ازدرمانُ دردُ وصل ُهجران، پسندم آنچه راجانان پسندد...

حالا شما بگید «کسی که میگه درد ماجزء به ظهور تو مداوا نشود» درسته؟ آیا میشه یه کسی که دندون درد داره بشینه توخونه اش و بگه دندون درد من، جز با آمدن دکتر مداوا نشود! بلند شو برو، امام مثل کعبه است باید بری، هر کی بشینه ضرر کرده، قرآن میگه اگه تو نری یه عده میرن، بشینی ضرر میکنی! درد دندونی ها کجاین که امام زمان با تکیه به اونا برگرده؟! اینکه امروز تهاجم فرهنگی شد، قلع وقمع فرهنگی شد، غارت فرهنگی شد! چند تا درد دندونی داره که تکیه کنه بهشون؟! راه حل چیه؟ بگید شما واسه امام زمان چیکار می کنی؟ شاید بگی دعا. دعا می‌کنم به تعجیل الفرج. پس اینکه سال 62 حضرت امام فرمودند: « اگر کسی بشینه و دست رو دست بذاره و عَجِّل عَجِّل بگه، تعجیل نمی شود » که بنده عرض کنم گاهی تأخیر هم می‌شود و این همه حدیث و روایت داریم که مثلا امام حسن عسگری دستشون رو مشت کردند بعد با این حالت گفتند : دعا قضای الهی رو رد می‌کنه، یه کسی قرار بود سه روز عمر کنه یه کار خیری انجام داد سه روز شد سی سال! دعا تغییر میده اموری رو که قطعی نیست ( امور غیر قطعی ) مثل ظهورحضرت و تشکیل دولت کریمه ی ایشان، شاید از من بپرسید : « پس چرا شما میگید با دعا تعجیل نمیشه؟ آیا اینطوری ریشه ی دعا کردن رو نمی زنید؟ » نه، خود حضرت کد داده؛ نمیگه دعا کن، بلکه می فرمایند : أکثِروا الدُّعا بِتَعجیلِ الفَرَج فإنَّ ذلکَ فَرَجُکُم. (بحار الانوار، ج53، باب 31 ). زیاد دعا کن، زیاد یعنی چی؟ چند تا از خانومهای خونه دار وقتی غذا هم میزنن، در حین هم زدن غذا میگن : آقا میشه من این غذایی که درست می‌کنم تو دولت کریمه ی شما باشه؟ میشه این بچه توحکومت تو متولد بشه؟ میشه من در دوران حکومت تو ازدواج کنم؟ چند تا مغازه دار داریم که وقتی در مغازه اش رو می‌خواد باز کنه میگه میشه یه وقتی برسه که من حقوقمُ از دست شما بگیرم؟ میشه شمابیاید در مغازه ما؟ میشه بچه های شما، یا نیروهای شما بیان دم مغازه ام؟ میشه این مغازه دردولت کریمه تو باز بشه؟ "أکثِروا الدُّعا" یعنی درگیر بشید با دعا، مداحی هم که میخواد مداحی کنه ، مؤلفی که میخواد قلم بزنه، شاعری که می خواد شعر بگه ، سخنرانی که میخواد صحبتی کنه، معلم تودانشگاه، استاد تودانشگاه، معلم توکلاس، آره؟! تدریس هم که میخواد کنه : بسم الله الرحمن الرحیم بچه ها من یه 5 دقیقه ای از یه آقایی بگم براتون که چه ویژگی هایی داره چنین و چنانه ...» شروع کنه به گفتن از اوصاف امام و خصوصیات دولت کریمه امام زمان (عج الله)

بله! "أکثِروا الدُّعا" یعنی چی؟ یعنی زیاد یاد کردن، مثل خانه سردی که میخوای گرمش کنی، یه بخاری از انباری برمی‌داری، میذاری کنارخونه، بابا به بچه میگه بزن این فندکُ که روشن شه. او هم میره کنار بخاری و شروع می کنه به روشن کردن شعله اش؛ تَق! روشن نشد، تق تق! روشن نشد، تَق تَق تَق! روشن نشد، میاد پیش بابا میگه روشن نشد! بابا چی میگه؟ آیا میگه بخاری رو بنداز دور؟! آیا میگه سرتو بکوب به دیوار؟! بلکه قطعا میگه « زیاد بزن، این بخاری شش ماهه روشن نشده » 1180 ساله تو انباری بوده، زیاد بزن، 1180 ساله در دوران غیبت - زندان غیبت – به سر می بریم!! ببین چقدر راحت می‌خوابیم! این همه ظلم زیاد شده ، اما باز هم راحتیم، جمجمه بچه تو رحم مادر می شکنه!! چرا بازم راحت خوابمون ببره؟! صبح راحت بلند می‌شیم، هنوزهم خودمونُ سرخود خواهی ها فدا نکردیم! مگه نگفتی انتظار یعنی فدا شدن، ولی فدا نمی کنیم، به گفتن که نیست، به اجرایی و عملی شدنشه، انتظار چیست؟ فداشدن عملی ست. آیا می دونید درد دندونی کیه؟! درد دندونی کسیه که دیگران بهش بگن : « فلانی چِتِه؟ مثل اینکه خیلی دلت میخواد آقات بیاد؟ » این درد دندونیه. اگر اینطوری هستید خوش به حالتون... درجه ی انتظار همه A ، اینو ارتقا بدیم؛ ببریم بالاتر + A ، اونایی که + A هستند، A به توان... و البته به خاطرهمین نشستن ها وهمین دغدغه ها، ان شالله اتفاقات خوبی داره میفته.

عشق مجازی هم اگر جهت الهی بگیره غوغا می‌کنه، اگر وصل بشه به عشق حقیقی غوغا میشه! یادمون نرفته اون کاشی کاری که اومد مسجد گوهرشاد رو کاشی کنه : بالای داربست ایستاده بود، گوهرشاد خانوم هم که بانی اون ساخت و ساز بود، آمد یه سری بزنه به کارگرها و کارشون رو چک کنه - هر از گاهی میومد یه سری میزد که ببینه چقدر کار پیش رفته - چشم کاشی کار افتاد به چهره دلربای گوهرشاد خانوم! یه دل نه صددل عاشق شد!! عقل می‌گفت بشین سرجات، دل می‌گفت پاشو برو... بشین پاشو، بشین پاشو تا آخرش پاشد و رفت، رفت خدمت گوهرشاد خانم و گفت : اگه اجازه میدید مابرسیم خواستگاری خدمتتون، ایشون هم زرنگی کرد و گفت : قبول اما یه شرطی داره شرطُ انجام بدی قبول میکنم، گفت شرط تون چیه؟ گوهرشاد گفت شرط اینکه 40 صبح بیای حرم و نماز صبحت رو به جماعت بخونی. بعد از 40 روز این آقای کاشی کار پیام داد که "از تصمیمم برگشتم" دیگه از زلیخا داغ تر ندیدیم دیگه، وقتی مجازی رو به حقیقی وصلش کرد :گفت چی شد؟ گفت از تصمیمم برگشتم.

اما بالاخره به طور کلی یه فرقی بین عشق مجازی با اون عشق و انتظاری که ازش حرف گفتیم داره، یه فرق اساسی : گاهی عاشق در عشق زمینی، در صورت فراق دست به خودکُشی میزنه! ولی ما همچین چیزی توانتظار نداریم، نهایتش در درد انتظار اینه که پی درمان بگردیم، کسی که دندون درد داره دستش رو توچرخ گوشت نمی کنه که! بلکه میره دکتر، کسی که درد داره از راهش میره دنبال درمان...

أکثِروا الدُّعا بِتَعجیلِ الفَرَج ، دعا چیه؟ آیا دعاجواب میده؟ بله، اصلا همه چی از دعا شروع میشه. دعا مقدمه ست، توی مقدمه نمونیم. دعا؛ خواندن نیست، خواستن است. خدا رحمت کنه آیت الله بهجت رو، ایشون می فرمودند: « راه خلاصی از گرفتاریها منحصر است به دعا کردن درخلوات برای فرج ولی عصر(عج الله). نه دعای همیشگی و لقلقه زبان و صرف گفتن عجل فرجهم. بلکه دعای باخلوص و صدق نیت. » آیة الله شاه آبادی می فرمودند : « رسیدن به مقام قرب پروردگار اساسش اول قلب مبارک امام زمان است. امام زمان است که قلب آدم است و این نیست که بدون اطاعت، تقوا پیدا کند.» از علامه طباطبایی سوال شد که راه رسیدن به امام زمان چیه؟ ایشون پاسخ فرمودند : « امام زمان خود فرموده اند "شما خوب باشید ما خودمان شما را پیدا می‌کنیم" تو مکاشفات خونده اید پیرمرد قفل ساز! دیگه چی خوندید؟ عبدالکریم کفاش! ببینید آقا کار نداره واسش طرف مدیر باشه یا یه آدم ساده، اگر آدم باشه، بهش سر میزنه،چه قفل ساز باشه چه کفاش، و خوش به حال اون قفل ساز و کفاشی که حضرت رو دعوت کرد حالا به تعبیری آیا من توی مسجدمون یا توی هیئت خودمون تونسته ام حضرت رو دعوت کنم؟

باید خودم رو عرض کنم. حاج اسماعیل دولابی میگفت : « ظاهرا میگیم آقا می آید، اما در حقیقت این مائیم که خدمت حضرت می‌رویم. ما به پشت دیوار دنیا رفته ایم، گم شدیم، باید از پشت دیوار بیرون بیایم تا ببینیم که حضرت از آن ابتدا حاضر بودند امام زمان گم وغایب نشده است . ما گم و غایب شده ایم. » سید هاشم حداد میگفت : « کسی که صبح از خواب برخیزه و احساس نکنه که صاحب ولایت در کنار اوست و مُشرِف به حال اوست اصلا شیعه نیست! » آقای رجبعلی خیاط چقدر زیبا گفته : « اغلب مردم اظهار می‌کنن که ما امام زمان رو از خودمون هم بیشتر دوست داریم درحالی که اینطور نیست زیرا اگر او را بیشتر دوست داشته باشیم باید برای او کاری کنیم » نه برای خود، خیلی داریم کار می‌کنیم اینقدر کارکردیم که ... میدونید چرا ما تو کار فرهنگی دعوا داریم؟! چون فکر می‌کنیم کار فرهنگی همین جلسه گرفتنه، آخوند چینی دات کام، اینو در اینترنت سرچ کنید، مستندی است حتما ببینید.

عشق واقعی یا الکی ؟ ازکجا بفهمیم عشق مون واقعیه یا الکیه؟ مهمترین شاخص عشق واقعی اینه که آنچه او می‌خواد، انجام بدیم، هر چند خلاف میل مون باشه (البته در اینکه حرام را انجام ندهیم تردیدی نیست). مالک اشتر عاشق کی بود؟ عاشق علی بود. امیرالمومنین(علیه السلام) به مالک گفت صلاح بر اینه که شما بری مصر، فاصله زیاده و بمدت زیادی قطعا همدیگه رو نخواهند دید. عاشق از معشوق جدا شد، نه علی رو می بینه، نه صداشو می شنوه - مثل الانم نبوده که بگه مثلا توتلگرام برات عکس و فیلم می‌فرستم ببین، اصلا گوشی و اینترنت رو اینا نبود - قراره به معنای واقعی فراق اتفاق بیفته بین معشوق و محبوبی چون علی، و عاشقی چون مالک! تا آقا گفت برو مصر، گفت: چشم. گرچه توی مسیر راه گریه کرد میگه :

اگر مراد تو ای دوست نا مرادی ماست مراد خویش دگرباره من نخواهم خواست

اگر قبـــول کنی وَر برانی از در خویش خلاف رأی تو کردن خلاف مذهب ماست

هی میگن "ولایت مداری رو تمرین کنی تو دوران غیبت، تمرین کنید ولایت پذیری رو" واسه چی میگن؟ واسه اینکه بتونیم اون بِنَفسی أنتی که میگیم رو خرج کنیم. امروز اگه کسی دعای ندبه بخونه و بگه "بِنَفسی أنت" یکی مُچش رو میگره و میگه هزینه داره ها، هزینه ش رو بده. امروز در این شرایط و شرایط خاورمیانه که هر لحظه باید آماده جهاد باشی، خوش به حال اون آقایونی که به خانوماشون گفتن : « اگه حکم جهاد دادن من رفتم ها! » خانم هم بگه « فدات بشم. مثل مرد پشت این خانواده ام، من اینگونه جهاد می کنم، تو هم در جهاد نظامی شرکت کن...» اگه حکم جهاد داده شد، نفر اولی که در میره منم!! بنفسی انتِ امروز، هزینه داره، عشق واقعی عشقیه که هر چند خلاف میل من باشه اما آنچه که معشوق بپسنده و بخواد رو اجابت کنم. یه مصرع دیگرش هم اینطوره که :

و لو که دل شکـنی، دل نخـــواهی آزردن که هرچه دوست پسندد برای دوست بجاست

سلطان محمود غزنوی غلامی داشت به نام اَیّاز، این غلام، خاص بود. همه می‌دونستند این خاصه و سلطان محمود اینو خیلی دوست داره اما نمی دونستند علتش چیه! یه وقتی عید شده بود، سلطان محمود به کسانی که در دربار بودند اعلام کرد : "روز عیده و می‌خوام عیدی بدم هر کی عیدی می‌خواد بیاد." آمدند، یکی زمین خواست جهت اشتغال زایی، یکی زمین خواست جهت زندگی، نمی دونم یکی اسب یا شتری گرفت ... ایاز هیچی نگفت، ساکت نشسته بود. همه منتظر بودند ببینند او چی میگه و او هیچی نمی گفت. سلطان محمود خودش شروع کرد و به ایاز گفت : « ایاز! همه درخواستهاشون رو گفتن، شما هم یه چیزی بگو، روز عیده می‌خوام عیدی بدم. » ایاز که سرش پایین بود، یه نگاهی به سلطان محمود انداخت و دست گذاشت روی شونه ی سلطان محمود. یعنی من تو رو می‌خوام.

عشق واقعی وحدت طلبه؛ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ( احزاب/ 4 ) خدا به هیچ کس دو تا قلب نداده! بعضیها میگن قرآن آیات عاشقانه نداره. دیگه از این عاشقانه تر کجا دیدی؟! خداوند به هیچ کسی دو تا قلب نداده، چه برسه به چند تا قلب؟! طرف آمده بود می‌گفت حاج آقا این النگوهام موقع وضو بالا نمیره، بهش گفتم : یک دونش رو در راه خدا باز کنی هدیه کنی، جاش باز می‌شه. عشق، وحدت طلبه. چند نمونه ازعشق های صادراتی عرض کنم از این عشقهای درجه 1 ، از این عشق هایی که نمونه ست، از عشق های واقعی ای که همون بار اولی که خوندم - بدون تعارف – خیلی حالم گرفت از احوالات خودم! این کجا و ما کجا؟! ما با این همه سر و صدا، اما بعضیا بارشونو بستن...

در بحار، جلد 21، صفحه 215 آمده که : لشکر اسلام داشت میرفت به سمت تبوک، مسیر طولانی ای هم بود، توی این مسیر شاید شنیده باشید یه عده تو زرد از آب در اومدند و برگشتند. هر کی بر می‌گشت، از لشکر میومدن می‌گفتن یا رسول الله فلانی برگشت آقا می‌فرمودند که اگرخیری در اون هست برمی‌گرده و اگر خیری در او نیست همون بهتر که رفت. بعد چند دقیقه آمدند گفتند یا رسول الله فلانی برگشت ، حضرت همون جملات قبل رو تکرار کردند، نفر سوم هم رفت و آمدند گفتند فلانی هم برگشت حضرت جمله رو دوباره تکرار کردند، بعد مدتی یهو صحنه ی عجیبی دیدند، دیدند ابوذر هم برگشته! آمدند پیش پیامبر اکرم و گفتند : یا رسول الله! ابوذر برگشت! پیامبر فرمودند «اگر در او خیری هست خدا بر می‌گردونه اش، اگر هم خیری در او نیست همین بهتر که رفت.» حالا قصه چی بود؟ ماشین ابوذر پنچرشده بود! هر چی میزد به این شتر مگه حرکت می‌کرد. حیوون حرکت کن! عقب افتادم! حرکت نمی کرد! بالاخره بار رو انداخت رو دوشش، زبان تشنه، بیابون داغ آفتاب، با اون وضعیت که راه رفتنش هم مصیبتی داره، آمد پایین و بار رو انداخت رو دوش خودش و حرکت کرد... ( حرکت به سمت او، بالاخره یا پیاده، یا سینه خیز، یا در خشکی یا سینه خیز روی برف و یخ )باید برسونم خودم رو... رفت به یه صخره ای رسید، خیلی تشنه بود پناه آورد به صخره، دید یه قسمتی از این سنگها که بر اثر مررو زمان گود شده، بارانی از چند شب قبل که اومده باعث شده توی این سنگ آب جمع بشه، ابوذر میگه لب هام رو نزدیک آب بردم متوجه شدم آب گوارائیست، آب ننوشیدم، مشک رو از بار جدا کردم و زدم تو این آب، مشک پر از آب شد... ( یاد چی افتادین؟ یاران عاشورایی پیامبراکرم، یاران عاشورایی اباعبدالله الحسین و یاران عاشورایی امام زمان... تا تشنه میشی زود معده روپر نکن، گاهی صبر کن، مجاهد میشی ها! یک روایتی خوندم میگفت انسان جنسش از خاکه، خیلی آب نریزید توش، ذره ذره،کم کم می گنده! گلدون می‌پوسه، تو نپوسی ها؟! ) لب به آب نزد و حرکت کرد. خودش رو به کاروان رسوند، اینا از دور شَبَهی دیدند!گفتند یارسول الله شبهی می‌بینیم شاید ابوذرباشد. پیامبر فرمودند ببینید کیست. آمد نزدیک، بله بله یارسول الله ابوذره. تِلُو تِلُو می خورد، تا رسید به پیامبر افتاد! آقا بلافاصله فرمودند آبش بدید، ابوذر با همون حال بی حالیش با همون ضعفی که داشت گفت : آب همرامه! پیامبر با تعجب پرسیدند : یا أباذَر مَعَکَ ماءٌ وَ عَطِشت؛ آب همراهت هست و تشنه ای؟! (البته پیامبر علتش رو می دونست بلکه میخاد منو تو رسم عاشقی یاد بگیریم) ابوذر گفت : به آب گوارایی رسیدم، شرمم آمد حبیبم از اون اّب ننوشیده باشه و من بنوشم!

لاف انتظار می زنیم! استادِ رحیم پورازغدی اگر نمی گفت من نمی گفتم، استاد ایشون می گفت: « این کاری که ما می‌کنیم انتظار نیست، مهدی بازیست! » یه دونه دیگه از این صادراتی ها تقدیمتون کنم. اینا عشق های پفکی نیستش ها! یه تعدادی از لشکریان با یکی از خلفا از یمن می گذشتند. با خودشون گفتن که پیامبراکرم از یه آقایی خیلی تعریف می‌کرد، که او اهل یمن بود. بله، اویس. پیامبر درباره اویس فرموده بودند «بوی بهشت به مشامم می رسد.» خب اون موقع هم گوشی اینا نبود که، عکس اویس رو بزنن در و دیوار، نمی‌شناختند. (فیلم مختار رو دیدید که : بعضی فرمانده ها رو که مختار می‌خواست پیدا کنه، به چند تا بلدچی می‌گفت می‌شناسیش یانه؟ مثلا آیا این عبیدالله هست یا نه؟ نمی‌دونستن، رسانه نبود دیگه) گفتن بریم بگردیم اویس هست یانه؟ اینا رفتن یه پیرمردی دیدند داره چوپانی می‌کنه، گفتن : ای پیرمرد با اویس کار داشتیم، او رو می شناسی. پیرمرد یه نگاهی به اینها انداخت و گفت با اویس چیکار دارید؟ گفتند : از مدینه می آییم و قبلا زیاد در جوار پیامبراکرم بوده ایم، یه زمانی از پیامبر می شنیدیم که خیلی از اویس تعریف می کرد لذا می خواستیم اویس رو ببینیم کیه؟ این پیرمرد که خودش اویس بود پرسید : اگه راست می‌گید بگید در جنگ احد، کدام دندان پیامبر شکست؟ اون افراد یک نگاه کردند به هم و گفتند دندان؟ شکست؟ آره شکست، اما کدوم بود؟... اویس گوشه ی لبش رو بالا زد و دندان شکسته اش رو نشون داد و گفت : همین دندان نبود؟ اینا با تعجب دیدند همان دندان بود، گفتند: تو کی هستی! گفت : وقتی دندان حبیبم در جنگ احد شکست، اینجا این دندان شکست. (پله پله تا ملاقات خدا، ایمان، ص 209)

38813151

عشق، دو طرفه ست. البته گاهی از این طرف، اتوبان مسدود میشه! کارگران مشغولند... از اون طرف اتوبان بازه. من توضیح این جریان رو از اون طرف، می‌تونم بگم چون قابل فهم تره. ولی از این طرف می‌گیم چطور میشه آخه؟ دندون پیامبر در احد بشکنه و دندون اویس در یمن؟! عشق حقیقی و واقعی اینگونه است، سرایت می‌کنه! مگه نخوندید که حضرت صادق (علیه السلام) می‌فرمایند : «شما که تب می‌کنید ما هم تب می‌کنیم، تو مریض بشی ما مریض می‌شیم. اگه شیعیان ما خوشحال باشند ما هم خوشحال هستیم.» این علتش چیه؟ عشقه. بله! مگه امام رضا (علیه السلام) در اوصاف امام نفرمودند : مهربان تر از پدر، دلسوزتر از مادر. من اگر قابل درک نیست برام، به خاطر اینه که حس و حال من عشق نیست، بلکه محبت دارم، کجایند آنهایی که از سر معرفت، عاشق ولی خدا شده اند؟

[متن کلیپ سخنرانی آقای پناهیان] : (شما اگه مقدار خوب بودن امام زمان رو باور می‌کردید الان مُرده بودی از شدت هیجان و شرمندگی و عشق و شور و معرفت. هیچ کدوم از ما باور نمی کنیم امام زمان چقدر نگران ماست، باور نمی کنیم، محاله باورکنیم و إلّا یه شبه می‌شیم آقای بهجت! از فردا چیز مکروه از ما سر نخواهد زد. اولین سوالمون اینه که آخه حضرت چرا باید منو اینقدر دوست داشته باشه؟! مامان منم اینقدرمنو دوست نداره! آدمها از حال هم خبر ندارن، نمی تونی امام زمان رو بشناسی. پیغمبراکرم پرونده اعمال ما رو می‌بینن برای چی؟! بیکارن؟! سَرَک می‌خوان بکشن؟! یه وظیفه ی اداری خشکه؟! نه! نگران ماست! هرهفته، هر روز اینقدر نگران ماست که بابای ما اینقدرنگران ما نیست. تو بابا رو داری با پیغمبر مقایسه میکنی؟! ماها اصلا نمی‌تونیم اینا رو بفهمیم. ما واقعا بچه ایم؛ گریه می‌کنیم فکرمی‌کنیم دوست داریم حضرت زهرا(س) رو. ببینید عزیز من! شما اهل فکرید، برید فکر کنید، واقعا دلیل داره ما اینقدر خانمی که نه دیدیم، نه صداشو شنیدیم، نه سر سفره نمک طعام شو چشیدیم، رو دوست داشته باشیم؟! شما بهتر از من دوستش دارید ها، امام رضا رو بیشتر دوست دارید، چرا؟ ما بچه ایم فکر می‌کنیم ما دوست داریم. ما تحت تاثیر محبت حضرت زهراییم، اینقدر ما رو دوست داره، اینقدر ما رو دوست داره، این قدر ما رو دوست داره، اینقدر مارو دوست داره، و ما اینو نمی‌فهمیم، محاله بفهمیم.)

این کتاب "انتظارعامیانه، عالمانه، عارفانه" رو شاید دیده باشید از آقای پناهیان. من توصیه می‌کنم جهت تقویتِ انتظار، این دارو رو مصرف کنید؛ خوب مصرف کنید، هر روز دو دفعه؛ یکی صبح یکی شب، Pdfش نیست، اما خود کتابش خرید اینترنتی هم داره، پاتوق کتاب چهار راه شهدا، روبروی صافات، بهجت 7 هم داره...

شنیدید که "سهل بن حسن" یا "حسن بن سهل نوبخت خراسانی" آمد خدمت امام صادق (سلام الله علیه) گفت : (بنده به مضمون عرض می کنم) گفت : یابن رسول الله! من فرمانده ام، شمشیر به دست یاعلی قیام بکنید ما هستیم، در خراسان صدهزار شیعه ی شمشیر زن هستند، امام صادق چی فرمودند؟ برو تو تنور، اِ... یابن رسول الله! خدا مرا به آتش عذاب نکن و از من درگذر، خدا از شما در گذرد. امام فرمودند من از تو درگذشتم. در این حین هارون مکی آمد، غلام امام صادق، حضرت فرمودند : «هارون برو داخل تنور» کفش ها رو انداخت و رفت داخل تنور! همون اطمینان به ولی خدا، اطمینان به حجت خدا که امام زمان بی‌خود کسی رو نمی کشه. اطمینان، نه فقط اعتقاد! اعتقاد مقدمه ست، تو مقدمه نمونیم! حجتِ خدا تا گفت برو داخل تنور، بگیم چشم، منتظران مطمئن، ولایت پذیرترین ها به قول امام(علیه السلام) هستند، و زبیعتا مطیع ترین هایند. این یعنی اوج ولایت پذیری. وقتی به ابراهیم وحی شد که سر فرزندت رو ببُر، نگفت با کدوم منطق و عقل همچین حرفی میزنی؟ نه، اگه تو خدا رو به معنای واقعی و جامع ، به خدایی قبول داریی – که خدا جز خیر و صلاح، به ما دستور نداده و نمی دهد - باید فورا بگی چشم. یا معرفت الله داریم و اینو قبول داریم یا نداریم، اگر قبول داریم که فَبِها المُراد ، اما اگه قبول نداریم، ببینیم گیر از کجاست؟! این چراها همه اثر ضعف ایمانه! هارون مکی رفت داخل تنور... جریان رو شنیدید امام به خراسانی فرمودند: در خراسان چند نفر مانند او می شناسی، گفت : به خدا قسم حتی یک نفر هم نمی شناسم! نه، حتی یک نفر هم نمی شناسم! امام فرمودند: «ما در زمانی که حتی پنج نفر هم یاور نداریم قیام نمی کنیم و ما داناتریم که چه وقت، باید قیام نمود.» (بحار، ج47، ص123 – المناقب، ج4، ص237)

 (خالی از لطف نیست که لینک رو ملاحظه بفرمایید : <http://www.islamquest.net/fa/archive/question/fa29221> )

اینکه امام می فرمایند "ما داناتریم" یعنی بارها بهتر و دقیق تر از شما می دونیم که چه کسی آمادست. ما می‌دونیم کی فقط سر و صدا می‌کنه، ما می‌دونیم چه کسی، در فلان منطقه چه می کنه. ما می‌دونیم کی داره رشد می‌کنه، کی داره به خودش گل میزنه، کی داره تو زمین دشمن بازی می کنه، ما می‌دونیم برای خادمی و یا فرماندهی، رو چه افرادی میشه حساب باز کرد... ما می‌دونیم این جنبش وال استریت 99 درصدی، چند درصدش عیار بلاتری داره،یعنی ما می‌دونیم این سر و صداها این جلزُ ولز کردن ها چقدر عیار داره "یابن الحسن ما آماده ایم" بشین سرجات، شعار هامون رو در میدان عمل از ما تست می گیرن! باید نشون بدیم چه کاره ایم! – جسارت نشه - داد زدن ما آماده ایم، این یه دونه از اون پازل هاست، ما آماده ایم اما بعد میره فقط زندگی خودش رو می‌کنه! از اون طرفم آقا می‌فرمایند «جنگ نرم، بابا خوردند! کشتند! غارت فرهنگی!» میگه : اتفاقی نیفتاده که، کیو ؟ کجا... ؟

تو روخدا کار تشکیلاتی بکنید، هیچ کی نبود، فردی و بدون تکیه به دیگران و صدالبته برای خدا، قیام بکنید – و ما أدراکَ برای خدا؟! - اما به تشکیلات برسونید اگر کسی فردی قیام بکنه و برای خدا باشه، حتما موج برمیداره و تشکیلات اتفاق خواهد افتاد... اَن تقوموا لِلّه مَثنی وَ فُرادی...(سبا / 46) قیام برای خدا، البته نه فقط برای خدا، بلکه قیام هم اتفاق باشه. یه کارهایی برای خدا انجام میدیم؛ نذر می کنیم، سفره امام حسن، نذری و ذکر و شکلات و شله زردی و نمیدونم، اما قیام برای خدا اتفاق بیفته. خود بهتر میدانید، ما امروز فقر فرهنگی داریم، در بعضی جاها کمتر، بعضی بیشتر، بسیار کار تولیدی داریم، اما بسیار درتوزیع ضعف داریم، دست به دست هم بدیم، انتظارچیست؟ بشین ذکربگو؟!

هارون مکی تو تنور بود، سهل بن حسن از او بیشتر می‌جوشید، از او بیشتر می‌سوخت! امام صادق فرمودند برو سر تنور ببین چه خبره؟ خراسانی رفت نگاه کرد، دید حتی موی پای هارون نسوخته! الله اکبر! دوباره صحنه ی ابراهیمی تکرار شده بود! اطمینان ابراهیمی چنین آثاری داره! اطمینان و ایمانی که باعث میشه اون آتش بربدن هارون سرد بشه ایمان، لِتَطمَئِنَّ قَلبی... بعد می‌دونید چی دید؟ - یه جایی خوندم نوشته بود – خراسانی گفت وقتی رفتم سر تنور دیدم هارون مکی داره میگه جعفر جعفر جعفر... (جعفر بن محمد)، حضرت امیر (سلام الله علیه) می فرمودند : مَن أحَبَّ شَیئاً لَهِجَ بِذِکرِک. (غرر الحکم، ص65) اگر کسی چیزی رو دوست داشته باشه، محبوبی داشته باشه، نام او را بر زبانش تکرار می کنه...

چون میسر نیست برمن کام او عشـق بازی می‌کنــم با نام او

درباره این شیرین و فرهادی که گاهی داستان هاش رو برای ما تعریف می کنن، میگن : فرهاد هر کلنگی که می‌زد می‌گفت شیرین شیرین شیرین، ور می‌داشت کلنگ رو و دوباره که می‌کوبید می‌گفت شیرین...

انتظار ؛ حالتی ست، درونی و بیرونی